

در چهل و شش صفحه

نقدی بر کتاب تاریخ سال دوم راهنمایی

محمد توکلی

تیموری با اشاره ای به تحولات اروپا در دوره قرون وسطی. در اینجا تنها به هفت فصل نخستین آن پرداخته شده که شامل ۴۶ صفحه از کتاب می باشد و با توجه به آنکه بیست خطای تاریخی را یادآور شده ایم، آن هم در ۴۶ صفحه، اهمیت کار بیشتر آشکار می شود. این جدای از خطاهای تحلیلی است و جدای از آنکه گاه تلخیص مطلب، تصویر تاریخی ناقص و نارسایی را ارائه داده است.

۱. در ص ۱۳ آمده است:

«دو سال پس از هجرت میان مسلمانان و مشرکان جنگ در گرفت».

این عبارت درباره جنگ بدر گفته شده و آشکار است که جنگ بدر در سال دوم هجرت روی داده است، نه «دو سال پس از هجرت». جنگ بدر در رمضان سال دوم هجرت روی داده است.

۲. در ص ۱۳ آمده است:

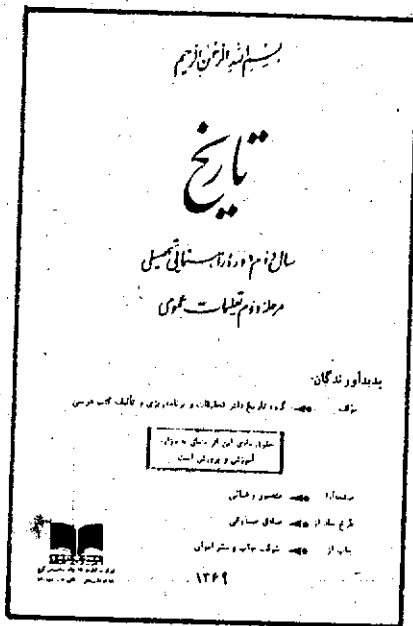
«غزوه به جنگهایی گفته می شود که رسول خدا خود در آنها حضور داشته است».

باید گفت گر چه این تفسیر از غزوه شهرت دارد؛ اما درست نیست. چرا که در کتب سیره حتی به نبرد موده نیز

اهمیت کتابهایی که به عنوان کتاب درسی انتشار می یابد، بیش از آن است که در این مختصر بتوان بدان پرداخت و درست به همین دلیل، توجه به نقد کتابهای درسی نیز از اهمیت چشمگیری برخوردار است و می باید به طور منظم مطمح نظر اساتید فن و متخصصان صاحب نظر در هر زمینه باشد و با توجه به اینکه دست اندرکاران کتابهای درسی می توانند بهره ای وافر از این نقدها بگیرند، می باید خود مشوق این اقدام باشند و از دانشوران جامعه بخواهند تا نظریات خود را درباره کتابهای درسی ابراز دارند.

البته دشواری موجود در کار تألیف کتابهای درسی، به ویژه با ملاحظه دامنه وسیعی که دارد، می تواند تا اندازه ای توجیه گر برخی از مسائل و مشکلات باشد و شاید مهمترین مشکل، برآورده کردن خواستهای کسان زیادی است که خود در خرواسته هایشان با یکدیگر توافقی نداشته و انتظار آن دارند تا نقد آنها مورد توجه واقع شود.

آنچه در اینجا مورد نقد کوتاه ما قرار گرفته کتاب تاریخ سال دوم دوره راهنمایی تحصیلی است. کتاب مذکور که در ضمن پانزده فصل و در ۱۰۲ صفحه تدوین شده، مروری است بر تاریخ اسلام و ایران از آغاز تا دوره



که پیامبر (ص) در آن حضور نداشت غزوه اطلاق کرده اند. اهمیت غزوه در وسعت کمی و کیفی نیروها و عملیات بوده و محتملاً سربه فقط بر عملیاتیهای محدود اطلاق می شده است.

۳. در ص ۱۶ آمده است: «دو سال پس از عقد صلح میان مشرکان مکه و مسلمانان، مشرکان پیمان شکنی کردند».

دز اینجا نیز بی توجهی در به کار بردن «دو سال» باعث یک خطای تاریخی شده است. صلح حدیبیه در ذی قعدة سال ششم هجرت و فتح مکه در رمضان سال هشتم هجرت بود و البته پیمان شکنی مشرکان چندی پیش از رمضان صورت گرفته بود. بنابراین به هیچ روی تعبیر «دو سال» درست نیست.

۴. در ص ۱۷ آمده است: «با ورود مسلمین به مکه پیامبر گرامی اسلام، همه کسانی را که در مقابل اسلام سر تسلیم فرود آورده بودند، عفو نمود».

آنچه در سیره ها آمده این است که کسانی از مشرکان بدطینت از این حکم مستثنی شده و گرچه حتی برخی از آنان نیز مجدداً بخشوده شدند؛ اما کسانی نیز به قتل

رسیدند. باید گفت همان گونه که عفو عمومی رسول الله - ص - زیباست؛ نبخشودن عناصر کثیف نیز بسیار پر معنی و آموزنده است. بنابراین عبارت بالا که همه مورد عفو قرار گرفتند؛ نباید به عنوان قاعده کلی درست باشد.

۵. در ص ۱۹، جدولی کشیده شده و در برابر سنوات هجری وقایع هر سال آمده که چنین می خوانیم: «سال ۱۱ هجرت — آخرین حج پیامبر (ص) - غدیر خم - وفات پیامبر (ص)».

روشن است که دو عنوان آخرین حج و غدیر خم در سال دهم هجرت بوده است، نه سال یازدهم.

۶. در ص ۲۱ آمده است: «ابوبکر در حدود دو سال خلافت کرده و سپس درگذشت».

به جای تعبیر «در حدود» که ممکن است بیانگر آن باشد که وی کمتر از دو سال خلافت کرده است؛ بهتر بود گفته شود که ابوبکر بیش از دو سال خلافت کرد. یعنی به جای «در حدود»، گفته شود «بیش از». زیرا ابوبکر از ربیع الاول سال یازدهم هجرت تا جمادی الثانی سال سیزدهم خلافت کرده و این حدود دو سال و چهار ماه می شود.

۷. در ص ۲۳ آمده است:

نادرست است. بلکه درست آن است که وی گریخته است. نکته مهمتر آنکه معلوم نشد مقصود نویسنده از «ناشناس» چیست! تاریخ، نام قاتل زبیر را که «ابن جرموز» است، یادآور شده و بدین سان معلوم می شود که وی ناشناس نیست.

۱۱. در ص ۲۷ آمده است:

«در جریان جنگ جمل، علی (ع) به احترام پیامبر (ص) با عایشه که اسیر شده بود با مهربانی رفتار کرده ... و او را با همراهی برادرش به مکه بازگردانید».

معلوم نشد عایشه که در مدینه زندگی می کرد، چرا نویسنده وی را به مکه فرستاده است! در کتاب الجمل از شیخ مفید (ص ۲۲۱) عنوانی آمده که حکایت از ارسال عایشه به همراهی برادرش محمدبن ابی بکر به مدینه دارد نه مکه!

۱۲. در ص ۲۸ آمده است:

«بدین ترتیب جنگ سختی (صفین) در گرفت که چندین روز ادامه داشت».

جای چندین روز باید چندین ماه گذاشته می شد. رفتن به جنگ صفین در ذی قعدة سال ۳۶ بوده و ماجرای حکمیت در نخستین ماههای سال ۳۸ خاتمه یافته و خود درگیری برای مدتهای مدید ادامه داشته است. (ر. ک: یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸ - ۱۹۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۰۱ - ۳۰۲).

۱۳. در ص ۳۱ آمده است:

«وی [معاویه] عمروبن عاص را بالشگری به مصر فرستاد و او نیز محمدبن ابی بکر (فرزند خلیفه اول) را که والی علی (ع) در مصر بود، با نیرنگ به شهادت رساند و خود حاکم مصر شد، آنگاه علی (ع) مالک اشتر سردار دلیر خود را روانه مصر کرد».

۱۴. در ص ۳۲ درباره سپاهی که امام مجتبی -ع- به فرماندهی عبیدالله بن عباس به سوی معاویه فرستاد، آمده است:

«دیوان را عمر با همکاری و راهنمایی ایرانیان تأسیس نمود».

کار دیوان حتی اگر الهام گرفته از ایرانیان بود - که ما بر آن مدرکی نیافتیم - با همکاری و راهنمایی ایرانیان تأسیس نشد؛ بلکه عمر بر اساس نظام قبیله ای و معیارهای دیگر، دیوان نظام و تقسیم عطاء را به وجود آورد و در این راه از همکاری نسب شناسان عرب چون عقیل بن ابی طالب بهره برد.

۸. در ص ۲۵ آمده است:

«از جمله کسانی که پیش از همه به حضرت علی برای خلافت اصرار می کردند، طلحة و زبیر بودند». آنچه از کتب تاریخی به دست می آید، آن است که آنها در ابتدا آزادانه بیعت کردند؛ اما «اصرار» نکردند. می دانیم که از اساس مخالفت آنان با عثمان و براندازی در جهت مطامع شخصی خودشان بود؛ پس اصرار چرا؟

۹. در ص ۲۷ آمده است:

«... و حتی خود [امام علی (ع)] شخصاً با طلحة و زبیر صحبت کرده و طلحة و زبیر پس از گفتگو با حضرت علی (ع) و شنیدن نصایح پشیمان شده بودند اما عایشه و سپاهانش جنگ را آغاز کردند».

آنچه می توان درباره عبارت بالا گفت، این است که امام با این دو نفر سخن گفت؛ اما نقلی که نشان دهد قبل از شروع جنگ آنها پشیمان شدند وجود ندارد؛ به طوریکه تنها «عایشه و سپاهانش جنگ را آغاز کرده باشند». آنچه درباره پشیمانی زبیر آمده در هنگامه درگیری است که آن نیز نادرست است. درباره پشیمانی طلحة نیز چیزی نقل نشده است.

۱۰. در ص ۲۷ آمده است:

«زبیر نیز که از میدان جنگ کناره گرفته بود بدست فرد ناشناسی کشته شد».

همان گونه که گذشت، آن نقل تاریخی که پشیمانی زبیر و کناره گیری زبیر را یادآور شده از نظر محققان

«این بار تعداد بیشتری به اردوگاه آمدند و امام گروهی را به سرداری عبیدالله بن عباس به مقابله با معاویه فرستاد».

اشکال بر سر کلمه «گروهی» است. آن چنان که تاریخ نشان می دهد، دوازده هزار نفری که در لشکرگاه فراهم آمده بودند، به فرماندهی عبیدالله بن عباس به سوی معاویه فرستاده شدند.

کلمه «گروهی» چنین می رساند که تنها «دسته ای» از آنها رفته اند، در حالی که درست نیست.

۱۵- در ص ۳۵ آمده است:

«در این هنگام بدستور عبیدالله بن زیاد شخصی با نام حر در صحرای کربلا امام حسین (ع) و یارانش را زیر نظر گرفت».

نادرستی عبارت بالا در آن است که حر در صحرای کربلا لشکر امام را زیر نظر نگرفت؛ بلکه فرسنگها پیش از آن، زمانی که امام به سمت کوفه در حرکت بود، حر به امام رسید و او را زیر نظر گرفت و پس از آن بود که اندکی به سمت کوفه و بعد به سمت صحرای کربلا حرکت کردند.

۶- در ص ۳۸ آمده است:

«مهمترین خلفای بنی امیه پس از معاویه، عبدالملک، هشام و عمر بن عبدالعزیز بودند».

روشن است که ترتیب خلفای فوق نادرست است و اگر نویسنده قصد ترتیب داشته - که طبیعتاً چنین است - می باید پس از عبدالملک از عمر بن عبدالعزیز یاد می کرد و آنگاه از هشام بن عبدالملک.

۱۷- در ص ۳۸ آمده است:

«به ایرانیان موالی یعنی بندگان می گفتند».

در عبارت بالا دو خطا وجود دارد. اولاً اینکه به همه ایرانیان موالی نمی گفتند؛ بلکه کسانی که اسیر بودند و سپس توسط قبیله ای آزاد شده بودند، موالی آن قبیله بودند. و البته موالی نیز اختصاصاً به ایرانیان نداشت؛ بلکه حتی برخی از عربها موالی برخی از قبایل عربی

بودند. چنانچه رومیها و حبشیهها و دیگران که به نحوی در اختیار فردی از قبیله ای خاص قرار گرفته و آنگاه آزاد شده و یا به وسیله قراردادی از موالی یک قبیله شناخته می شدند، موالی آن قبیله شناخته می شدند. ثانیاً اینکه ترجمه موالی، «بندگان» نیست؛ به ویژه اگر مقصود از بندگان، بردگان بالفعل است. با توضیحات فوق این نکته نیز آشکار می شود که هر کس که موالی بود لزوماً در گذشته بنده نبوده و بلکه یکی از راهبانی که کسی از موالی می شد، عقد قرارداد بوده است. این مسأله حتی درباره ایرانیانی نیز که در آغاز فتوحات به سپاه مسلمانان ملحق شدند و خواستند تا با هر قبیله ای که مایل بودند پیوندی داشته باشند، صادق است.

۱۸- در ص ۴۰ آمده است:

«قلمرو بنی امیه بسیار وسیع بود و چون نمی توانستند مستقیماً آنرا اداره کنند از حاکم کوفه می خواستند که خود فرمانروایانی برای خراسان و سیستان تعیین کنند، بدین ترتیب خلفای بنی امیه نظارت مستقیم خود را بر نواحی دوردست از دست دادند».

این سخن گرچه درباره مناطقی صادق است؛ اما درباره خراسان چندان درست نمی نماید. چرا که برخی از حکام خراسان مستقیماً از طرف خلیفه تعیین می شدند. چنان که حکم نصر بن سیار (حاکم خراسان) در آخرین سالهای خلافت اموی از طرف شخص خلیفه صادر گردید. البته دوری راه شام تا خراسان بی تأثیر در پیدایش آشوب در این دیار نبوده است؛ اما آنچه در عبارت کتاب آمده در مجموع درست نمی نماید.

۱۹- در ص ۴۳ آمده است:

«او [هارون] به ایران آمده بود تا شورش خوارج در سیستان را خاموش کند ولی بدون آنکه موفق به سرکوب شورشیان گردد در خراسان درگذشت».

آنچه تاریخ گزارش کرده (ر. ک: ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۰۷؛ طبری، ج ۶، ص ۵۲۳)، این است که هارون

جهت دفع شورش رافع بن لیث به خراسان آمده است؛ در این صورت ارتباطی با مسأله خوارج سیستان نداشته است.

۲۰- در ص ۴۴ آمده است:

هارون الرشید فرزند بزرگ خود بنام امین را جانشین خود ساخت.

می دانیم که تقدم امین بر مأمون از جهت سن و سال نبوده و زبیده نقش داشته است. اما در مورد سن امین و مأمون تا آنجا که برخی از مصادر نشان می دهد آن دو در یک سال متولد شده اند. به گزارش ابن اثیر، امین به سال ۱۹۸ و در ۲۸ سالگی درگذشت. پس سال تولد وی ۱۷۰ هجری است. همچنین به گزارش ابن اثیر تولد مأمون نیز به سال ۱۷۰ بوده است. (ر. ک: ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۴۳۲). بر اساس این منبع، این دو، همسال بوده اند. مگر آنکه بتوان تاریخ دقیق تولد آن دو را به دست آورد؛ به طوریکه روز و ماه تولد را نشان دهد تا معلوم شود کدامیک فقط چند روز یا چند ماه از دیگری بزرگتر بوده است!

\*\*\*

اینها نکاتی بود که ما برای تکمیل عدد بیست - نه کمتر و نه بیشتر - در اینجا آوردیم؛ ولی جز اینها در همان ۴۶ صفحه ای که ما ملاحظه کردیم، بیشتر است. به ویژه در مواردی تلخیص مطلب ضرر اساسی به نقل تاریخی زده و اگر کسی آشنای به وقایع نباشد قطعاً به خطا در می غلطد. برخی از موارد دیگر نیز بدین شرح است:

الف) در یک مورد سرپرستی پیامبر - ص - را در حیات مادر به عبدالمطلب نسبت داده است. (ص ۳). در حالی که در جدولی که در ص ۵ آمده این سرپرستی از شش سالگی به عبدالمطلب نسبت داده شده و این درست است.

ب) در ص ۱۴ درباره وضعیت مشرکان پس از خاتمه درگیری احد آمده است: «با وجود آنکه مشرکان توانسته بودند تعدادی از مسلمانان را به شهادت برسانند اما هنوز شدت از مسلمانان می ترسیدند، در نتیجه به جای آنکه به

مدینه حمله کنند بطرف مکه عقب نشینی کردند».

واقعیت این است که در آن لحظه مشرکان ترسی نداشتند و به سمت مکه «عقب نشینی» نیز نکردند. آنان انتقام خود را گرفتند و قصد بازگشت داشتند؛ گرچه در غزوه حمراء الاسد که سپس در گرفت، مشرکان قبل از رسیدن به مکه قصد بازگشت داشته و مقداری از راه را نیز آمدند. اما با شنیدن خبر حمله مجدد مسلمانان احساس خطر کردند و بازگشتند.

ج) درباره غدیر خم در ص ۱۸ آمده است: «غدیر خم محلی بود که کاروان های بسیاری از آن عبور می کردند». این تعریف غدیر خم نیست؛ غدیر آبگیر است و باید گفته می شد غدیر خم محلی بود که از کنار آن کاروانهای بسیاری عبور می کردند. البته برای کسی که از اصل قضیه آگاهی دارد، ممکن است مشکلی به وجود نیاید؛ اما برای کسی که اطلاعات قبلی ندارد، آن را چهار راه تصور خواهد کرد

آنچه در پایان گفتمی است اینکه در چند مورد این کتاب، درباره تئوری نادرستی که تشیع را به ایران پیوند داده، اظهار نظر مثبت شده است. در حالی که نادرستی این دیدگاه مدتهاست که آشکار شده است. تشیع در اساس در میان عربها بوده و سپس همانند دیگر گرایشهای مذهبی در ایران نیز مطرح گردید. اما همچنان در مناطق عربی چون یمن، شام و عراق برای قرنها دارای نفوذ بوده است. ان شاءالله که یادآوری این نکات بتواند راه را برای تألیفات بهتر و دقیقتر فراهم کند. و خداوند متعال نیز به نویسندگان و خوانندگان خالص نیت در نگارش و تألیف عنایت فرماید.